

یک دلتایی در آفریقا به نام اوکوانگو هست. بومی های این منطقه اسم این رودخانه را غیر طبیعی گذاشتند که در وسط ماهای بارانی آب این رودخانه به صحرا روانه می شود و به همین دلیل غیر طبیعیست چون بجای ریخته شدن این آب در دریا به بیابان روانه می شود این آب و باعث به وجود آمدن یک بهشت می شود. و تمام حیوانات دور این آب جمع می شوند و برآشون یک جشن خیلی بزرگ هست. و پرنده ها در آنجا لانه می سازند و بچه هاشون رو بزرگ می کنند، در اواسط زمستان باران تمام می شود و رودخانه نیز خشک می شود و حیوانات به جای اولشان برمی گردند. امکان دارد اتفاق بدی هم در بین این فصول و خیلی از آن ها بمیرند و آن ها مجبورند که بچه هاشون رو رها کنند و بروند ولی آن ها قبل از رفتن اصول اولیه زندگی را به آن ها یاد می دهند. برخی هم محتاج پدر و مادر خودشون هستند و باید والدینشان به آن ها غذا بدهند در غیر این صورت می میرند. در زمان خشک سالی این نوزادان نمی توانند از خورشید فرار کنند و اگر والدینشان آن ها را کمک نکنند آدم میتواند یک خیابان از بچه های مردهاها ببیند. زندگی حیوانات تابع قوانین نیست ولی زندگی انسان ها طور دیگری است. همانطور که ارمیا گفته انسان ها می توانند دوباره رستخیز کنند ولی نه به کمک خودشان بلکه به کمک خدا، سرور ما اینطور می گوید: چه کسی این احساس را دارد که دوباره رستخیز کند؟ کیست که بخواهد راه اشتباه خودش را رها کند؟ برای چه قوم اسرائیل می خواهد راه اشتباه را به سمت اورشلیم برود؟

پرنده گانی که در آن دشت هستند این را می دانند که باید قبل از فصل خشکسالی فرار کنند ولی این کار را نمی توانند تنهایی انجام دهند. ما نیز از اهداف خود باخبر هستیم ولی این راه را نمی رویم، آیا ما این داستان را می دانیم؟ اگر ما راه اشتباهی برویم خوشحال نمی شویم. که دوباره بخواهیم تمام این راه را برگردیم، نه دقیقاً برعکس این است ما راه اشتباه را انتخاب می کنیم هر چند این تمام زندگی ما باشد. رفتار اجتماع در اورشلیم غیر معمول بود که راه اشتباه را رفتند و حرف خدا را گوش نکردند ولی این کاملاً یک مسأله معمول است. تا وقتی در این راه باشیم علاقه ای به گوش دادن به خدا نداریم. ما نمی توانیم خیلی از اشتباهاتمون را ترک کنیم مثل فکر بد کردن یا حسودی یا ... آدم خطاکار می خواهد اشتباه خودش را جبران کند ولی این را نمی تواند انجام دهد چون راه را بلد نیست. انسان ها این مرز جهالت را نمی دانند و نمی دانند کی می توانند این راه را ترک کنند. ای اجتماع عزیز آیا شما آقای نادرمن را می شناسید، او قهرمان یکی از داستان های وودی ال هست. یک روز او می رود به اوپرا و سعی می کند یک جایی پیدا کند که ارکستر را خوب ببیند از نزدیک. او در ماه بارها به اوپرا می رود تا بتواند این راه را پیدا کند. او بعد از یک ماه سرگیجه می گیره و وودی الن می گه که من برای او روشن کردم که او به استراحت نیاز دارد ولی او می گوید که من می خواهم بروم و حالم خوب است. اجتماع عزیز خدا اجازه می دهد که یرمیا این راه را ببیند که ادما چطور در مورد توبه عکس العمل نشان می دهند. خدا نعمتش را برای ما فرستاده و شما حالا از همه چیز رهاییید و شما می توانید رستخیز کنید ولی ما می گوئیم ما می خواهیم همین وضع را نگه داریم و این یک مسأله انسانی است که انسان نمی خواهد از گناه دست بکشد و در برابر حرف حق واکنش نشان می دهد ولی ما می گوئیم که کارهای انسانی احمقانه است. بعضی وقتها معجزاتی رخ می دهد و ادماهی آن را قبول می کنند. یکی از این کسانی که قبول کرد یرمیا بود و دیگری مارتین لوتر بود. هرکدام از این ها می خواستند وسیله ای باشند برای برگشتن انسان ها از اشتباه. و این راه را خدا به ما می دهد و لوتر در 95 تبصره به ما این را گفته. از زمانی که عیسی ما را به توبه دعوت کرد او می خواست که ما از گناه برگردیم و این به معنی این است که ما در مقابل خدا کوچک بشویم. این مفهوم به یک معنی دیگر احساس می شود. توبه برای خیلی ها احمقانه است و واضح نیست و همه می گویند که این واجب نیست برای زندگی مثل کسی که الان در لجن گیر کرده ما هم در گناه هستیم و راهی جز توبه نداریم برای رهایی و ما همه کار می کنیم غیر از بازگشت به سمت خدا. توبه به معنی ادامه ندادن گناه است و پایان مرگ و زندگی جاودان پیدا کردن و درست مثل آقای ندولمن که هر روز به اوپرا می رفت. و خدا کلاً فقط زندگی را می خواهد برای انسان ها نه مرگ را، مارتین لوتر در مورد این قضیه می گوید که هر خواسته ای غیر از خواست خدا ناپاک است و به خوشی ختم نمی شود. یک انسان مثل من و تو فکر می کند، آزادی به این معنی است که ارباب نداشته باشیم ولی این نوری است که روشن می سازد مثل اسبی که به سرعت به سمت مرگ می تازد. اجتماع عزیز خدا ما را می شناسد و او پیش ماست ولی ما ناامید می شویم بعضی وقتها، اگر منظورمان این باشد که به تنهایی می توانیم راه حقیقت را پیدا کنیم از بین می رویم و این کاملاً ترسناک است و واضح است. چون خدا به عنوان نشانه یکسری چیزهایی را در زمین گذاشته است. این شناخت به صورت پایه ای در نهاد هر انسانی است و وقتی ما آن ها را می بینیم آن ها را پیدا می کنیم. ما به قدرت های سیاسی و اقتصادی اعتقاد داریم و حتی در زندگی شخصی خودمان هم اینطور است. و این نعمتهای خدا در سر زمین های مسیحی می توان دید از طریق ایمان مسیحیان، و ما این چیزها را می بینیم ولی نمی خواهیم در این اوج لذت باشیم درست مثل نادلمن که به کار احمقانه ادامه می داد ولی ما باید این گناه را پایان دهیم و توبه کنیم. این گناهان ما در روی زمین چیزی فراتر از کار احمقانه کارکنر داستان وودی الن است، تصویری که خدا برای ما برای ارمیا می کشد مثل اسبی است که با سرعت به سمت مرگ می تازد. یک انسانی که با صدای الله و اکبر جهاد می کند کاملاً خلاف امر خدای ماست. خدا از ما تروریسم نمی خواهد و او با ما و کلیسا صحبت می کند و انسانهایی که خود را به عنوان بندگان او می دانند عبادت خدا را جشن می گیرند ولی دیگران خدایان دیگر را می پرستند. ما از کتاب لوتر می دانیم که یک معجزه بزرگی است که می گوید هرکجا قلب تو بسته شده خدای تو همان جا است، حالا قلب تو کجا بسته است؟ چی از همه مهم تر است در زندگی تو؟ کجا داریم می تازیم با این سرعت؟

ولی این سرعت چه هدفی را دنبال می کند که ما این همه قدرت برای آن صرف می کنیم؟ ما چندتا هدف در زندگی داریم؟ منظور ما این نیست که هیچ تلاشی برای نیاز های روزمره نکنیم و همه چیز را رها کنیم و این دید غلط است ولی ما باید این

را هم روشن کنیم که ما فرزندان کی هستیم. این‌ها همه در زندگی ما روشن می‌شود و برای همین ما به خانه خدا می‌رویم بجای دنبال کردن اهداف گمراه‌کننده و بجای تازیدن به طرف مرگ به سوی زندگی می‌رویم. همیشه یک راهی هم بجای مرگ وجود دارد. این راه تسلی بخش است و این وعده خداست و از دید انسان به دور است که همچین محبتی خدا ما را نجات دهد و او بگوید که من قلب شما را نگاه می‌کنم و شما را از گناه پاک می‌کنم و نیازی به دیگری نیست و او ما را صدا می‌زند: ای آدم تو کجایی؟

اینجا قلب خدا می‌تپد وقتی که او ما را جستجو می‌کند، و او ناراحت ماست وقتی ما برخلاف او هستیم و سر جای قبلی بمانیم و او از تعقیب ما خسته نمی‌شود و او می‌خواهد این رابطه را با قلب ما داشته باشد و نتیجه کار او توبه انسان است همینطور که در کتاب نوشته شده: شما نمی‌دانید که این یک برکت از خداست که به شما اجازه توبه می‌دهد و با این کار شما یک انسان خوب می‌شوید. با این کار جهت حرکت این اسب از مرگ به زندگی می‌شود، آیا ما این‌ها را می‌دانیم که هرکس با توبه به جنگ شیطان و دنیا می‌رود؟

برخلاف همه این تفکرات ما جشن نمی‌گیریم این توبه را و از او فاصله می‌گیریم و امید را از او از دست می‌دهیم و به شیطان توکل می‌کنیم و بجای شادی دچار غم می‌شویم. ما باید همه این چیزها را از خدا بخواهیم و این حقیقت است و ما گدای او هستیم و این را مارتین لوتر هم در زمان مرگ در تخت خوابش گفت. بجای نابودی دیگر برادرانمان ما باید چهره خوبی از خدا به انان نشان دهیم تا آن‌ها این خدا را بشناسند. که به همراه او ما مهمترین چیز را که صلیب است به او نشان می‌دهیم و می‌گوییم که خدا ما را از این طریق حمایت می‌کند و این بر ما ثابت شده است.

نادلمن یک الگو نیست او یک آدم خنده‌دار است یک توصیه خوب را که او از وودی الن دریافت می‌کند را ما از خدا می‌گیریم و آن این است که می‌گوید: بس کن بیا به سمت من و تو نباید به جهان اشتباهات را نشان دهی و تو باید به سوی خدا بازگردی و او این زندگی خوب را به تو می‌دهد و در این زندگی که همه چیز را به بهترین شکل به ما داده حتی برای گناهانمان هم دارویی به نام توبه گذاشته. خدا آن معلمی نیست که فشار بر ما بگذارد تا ما چیزهای بیشتری بدست بیاوریم و او مثل رئیسی نیست که ما را مثل برده نگاه کند و خدا آن عاشقی نیست که تا ما زیبایی داریم ما را دوست ندارد بلکه او همیشه به ما عشق می‌ورزد. خدا پدری است که از حرکت بنده به سمت خودش خوشنود است و توبه ضعیفی نیست که او بر ما خرده بگیرد و او این را دوست دارد و تأیید می‌کند و او گوش شنوا دارد او همه نیاز ما را می‌داند و او می‌داند که ما توان برخاستن نداریم و او می‌داند چی به سر ما می‌آید در این دنیا و او می‌داند چه کمکی باید به ما بکند تا رستخیز کنیم. کسی که رستخیز می‌کند به معنای کوچک شدن در برابر خدا نیست بلکه او سرش را جلوی خدا بالا می‌گیرد ولی دیگران او را کسی می‌بینند که خود را خرد می‌کند. امین